

بررسی امکان رویکرد چندپارادایمی و فراپارادایمی در مطالعات میان‌رشته‌ای

امیرحسین خالقی^۱

دانشجوی دکتری مدیریت دولتی دانشگاه تهران گرایش سیاستگذاری در بخش عمومی

علی اصغر پورعزت^۲

دانشیار دانشکده مدیریت دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۷/۱۶

چکیده

اندیشه‌های کوهن و دیدگاه پارادایمی، انگاره‌های پیشرفت و انباشتی بودن علم را به چالشی ویرانگر کشید و پس از آن «پارادایم» بارها در علوم اجتماعی هم به کارگرفته شد و اقبالی گسترده یافت. نوشتار پیش رو در پی پاسخ به این پرسش است که آیا در مطالعات میان‌رشته‌ای می‌توان از رویکردهای چند/فرا پارادایمی بهره گرفت یا گفتگو و پل زدن میان پارادایم‌ها ناشدنی است. در این پژوهش نخست مفهوم پارادایم و دیدگاه‌های گوناگون آن واکاوی می‌شود که مفهوم ناهمسنجی پارادایم‌ها در آن نقش پررنگی دارد و سپس امکان گفتگوی پارادایم‌ها در مطالعات میان‌رشته‌ای بررسی می‌شود. رویکرد پژوهش توصیفی- تطبیقی است و با ژرف‌کاوی پژوهش‌های پیشین درباره رویکردهای پارادایمی دنبال می‌شود.

در پایان نشان داده می‌شود که یکی از دشواری‌های بحث درباره پارادایم‌ها و به ویژه رویکرد چند/فرا پارادایمی، کاربست باز و سست مفهوم پارادایم است و گنگی آن با پیش چشم داشتن زمینه کاربرد تا اندازه زیادی کاسته می‌شود. همچنین نتیجه می‌گیریم رویکرد چند/فرا پارادایمی مفهومی ناسازنماست که ویژگی اساسی پارادایم‌ها را نادیده می‌گیرد و در مطالعات میان‌رشته‌ای نمی‌توان هم‌هنگام از چند پارادایم در بررسی پدیده‌ها بهره گرفت.

واژگان کلیدی: چندپارادایمی، فراپارادایمی، کوهن، میان‌رشته‌ای، کثرت‌باوری نظری

1. amirkhaleghi@ut.ac.ir

2. pourezzat@ut.ac.ir

مقدمه

در تاریخ مدرنیته که آغاز آن را باید در روزگار نوزایی سراغ گرفت، همیشه باور به خرد آدمی که وی را از سلطه نیروهای فرازمینی و طبیعت رها می‌ساخت، ستایش شده است و علم ابزار این هدف و یگانه شکل شناخت و دانایی خوانده می‌شد، تصویری از چنین انسانی را می‌توان در «فاوست» گوته دید که آرمان انسان مدرن را به تصویر می‌کشد، گویی باید طبیعت را برای انسان به زنجیر کشید (برمن، ۱۳۸۴).

در این تاریخ پر فراز و نشیب بزنگاه‌هایی بود که توانمندی انسان و انگاره‌های انسان‌باور مدرنیته را با چالش روبه‌رو می‌کرد؛ گالیله و کپرنیک بر زمین‌محوری تاختند و اعلام کردند که زمین سیاره‌ای است همانند بسیاری دیگر در منظومه خورشیدی و انسان در کانون جهان نمی‌زید. سپس داروین بر هدفمندی فرگشت انسان تازید و بر انتخاب طبیعی دست گذاشت و انسان را موجود زمینی دیگری دانست که در رشد خود فرجامی نمی‌جوید. در سال‌های نخست سده بیستم، خرد بی‌همتای آدمی هم ضربه‌ای کاری خورد و فروید آن را در زیر واپس‌زدگی‌ها و سرکوب‌های جنسی به خاک سپرد و در «من» دکارتی تردید کرد.

علم نیز هرچند دور از این هیاهو هنوز ستایش می‌شد و کورسویی از امید را زنده نگاه می‌داشت، پس ازهایزنبورگ و اینشتین، شکلی دگرگونه به خود گرفت و گویی علم نیز در به چنگ آوردن واقعیت همیشه کارساز نبود در این میان کسی آمد تا با زبانی علم‌پسند، تاریخ آن را به پرسشی ویرانگر بگیرد (احمدی، ۱۳۸۲). تامس کوهن، فیزیکدان آمریکایی با پیشنهاد مفهوم پارادایم و تاختن به انباشتگی علم نوعی نسبی‌نگری را پذیرفت و هرچند تلاش بسیاری کرد قدرت از دست‌رفته علم را بازگرداند، کمتر کامیاب شد. پارادایم اما به تاریخ‌نگاری علم محدود نماند و در تاریخ، سیاست و کسب‌وکار هم به کار گرفته شد (مقدم حیدری، ۱۳۸۵). پارادایم‌های چهارگانه بورل و مورگان از رایج‌ترین کاربست‌های پارادایم‌اند و از آنجا که ساختاری کلی و کلان دارند، می‌توان آنها را همچون نمونه‌ای سنخ‌نما از پارادایم دانست. مفهوم‌پردازی پارادایم‌های بورل و مورگان برگرفته از مفهوم کوهنی پارادایم بود، ولی تفاوت‌هایی را نشان می‌داد؛ آنها پارادایم را در معنایی خاص به کار گرفتند (مورگان، ۱۹۸۰) و دگرگونی تاریخی و عامل زمانی که پارادایم در «ساختار انقلاب‌های علمی»، نقش خود را در آن می‌یافت، نادیده گرفته شده بود.





یکی از بحث‌برانگیزترین مفاهیم در بررسی پارادایم‌ها ناهمسنجی پارادایم‌ها است که به نبود زبان مشترک و گفتگوناپذیری باورمندان به پارادایم‌های گوناگون اشاره دارد. ناهمسنجی پارادایم‌ها موضوعات دیگری را پیش می‌کشد که از آن میان می‌توان پژوهش‌های چند/فرا پارادایمی و گفتگوی بین پارادایمی را نام برد. در این پژوهش به بررسی رویکرد چند/فرا پارادایمی در مطالعات میان‌رشته‌ای پرداخته می‌شود و اینکه آیا می‌توان در بررسی‌های میان‌رشته‌ای میان پارادایم‌های گوناگون پل زد و پدیده‌ها را از چشم‌اندازهای گوناگون و ناهمساز نگریست. پرداختن به این موضوع می‌تواند دیدگاه‌هایی روشن‌گر درباره مرزها و محدودیت‌های میان‌رشته‌ای فرارو نهد.

این نوشته با مرور، هم‌سنجی و بررسی اندیشه‌های کوهن و اندیشگرانی پیش می‌رود که به رویکردهای چند/فرا پارادایمی پرداخته‌اند. واکاوی موشکافانه مفهوم پیچیده پارادایم که خود پیچیدگی‌های بسیاری را دربر می‌گیرد نخستین گام به شمار می‌آید.

مفاهیم پایه‌ای و پیشینه پژوهش

۱. مفهوم پارادایم

واژه Paradigm از واژه یونانی παράδειγμα گرفته شده است که ترکیبی از "παρά" به معنی «پهلوی» و «پهلوی» و "δείκνυμι" به معنی «نشان دادن» است که می‌توان آن را نزدیک به معنی «نمونه و الگو» دانست. در لغت نامه مریام-وبستر پارادایم «یک چارچوب فلسفی و نظری از یک رشته یا مکتب علمی در کنار نظریه‌ها، قوانین، کلیات و تجربیات به دست آمده که قاعده مند شده اند» تعریف می‌شود. در فارسی به آن سرمشق هم می‌گویند. در اینجا به سه زمینه کاربرد آن (زبان‌شناسی، کسب‌وکار و فلسفه علم) پرداخته می‌شود.

در زبان‌شناسی، پارادایم دسته‌ای از دیسه‌ها^۱ با تبار و ریشه مشترکند که از میان آنها یک دیسه باید در شرایط دستورزبانی خاص به کار گرفته شوند (کریستال، ۱۹۹۷) و به بیانی دیگر، مجموعه قواعد و مناسبات جانشینی^۲ که یک واحد زبانی می‌تواند با سایر واحدها در بافتاری خاص برقرار نماید (پاینه، ۱۹۹۷). این کاربرد پارادایم و برجسته کردن روابط جانشینی در برابر روابط همنشینی^۳ در اندیشه تامس کوهن هم پررنگ است.

1. forms
2. Paradigmatic relations
3. Syntagmatic relation

پارادایم در حوزه کسب و کار مجموعه‌ای از قواعد است که مرزبندی‌ها را مشخص کرده و نشان می‌دهد که برای چگونگی حل مسایل و کامیابی در درون آن چگونه باید رفتار کرد. ژول آرتور بارکر با الهام از تاریخ‌نگاری علم مفهوم تغییر پارادایم‌ها را پیشنهاد کرد. با تغییر پارادایم، بازگشت به نقطه صفر روی می‌دهد و همه توانمندی‌های سازمان‌ها که در قواعد گذشته و پارادایم کهنه ریشه داشته از میان می‌رود و همه رقبا باید بازی را از نو بی‌آغازند. تازه‌واردان می‌توانند با شکار فرصت‌ها با بازیگران اصلی صنعت رقابت کنند و پیروز شوند. افول ساعت‌سازی سوییس و اقبال یافتن ساعت‌سازی ژاپنی نمونه‌ای از این دگرگونی‌هاست (بارکر، ۱۹۹۳). در این کاربرد افزون بر معماگشایی دیگر ویژگی اساسی پارادایم‌های کوهن یعنی رقابت‌ها و جنبه سیاسی پارادایم هم برجسته است.

کاربرد اصلی پارادایم را باید در زمینه فلسفه و تاریخ‌نگاری علم جستجو کرد که با کتاب ساختار انقلاب‌های علمی تامس کوهن شهرتی جهان‌گیر یافت. کوهن دو نوع تاریخ‌نگاری علم را از هم جدا می‌داند: تاریخ‌نگاری زمینه‌زدا که علم را بر اساس نقش‌آفرینی قهرمانانی همچون گالیله و نیوتن روایت می‌کند و میان زمینه اجتماعی دانشوران و دانسته‌های علمی پیوندی نمی‌بیند و دسته‌ای دیگر که تاریخ علم را دور از قهرمان پروری و با پیش چشم داشتن زمینه‌های اجتماعی علم بررسی می‌کنند. کوهن شیوه گروه دوم را دنبال می‌کرد و معنای پارادایم را هم بایستی در چنین بستری بررسی کرد. (مقدم حیدری، ۱۳۸۵) کوهن مسیری چرخه‌ای از تاریخ پیشرفت علم را نشان می‌دهد که از پیش‌اعلم، علم هنجاری، بحران، انقلاب، علم هنجاری و بحران جدید می‌گذرد. پیامد سراسر است دیدگاه وی رد انگاره انباشتنی بودن علم است. پارادایم در علم هنجاری خود را نشان می‌دهد و دربرگیرنده انگاره‌های کلی نظری و قوانین و فنون کاربرد آنهاست. پژوهشگران بر پایه پارادایم، علم هنجاری را پی می‌گیرند و خطاهای مشاهده شده به پژوهشگر و نه پارادایم نسبت داده می‌شود. با گسترش علم هنجاری، بی‌هنجاری‌های هم بیشتر می‌شوند و با ناکامی پارادایم در پاسخگویی آنها بحران پدید می‌آید تا پارادایمی دیگر پدیدار شود و این فرایند بارها و بارها تکرار می‌شود. در اندیشه کوهن، علم را یک و تنها یک پارادایم غالب راهبری می‌کند. پارادایم معیار کار و پژوهش را معین می‌سازد و هماهنگ‌کننده دانشمندی است که سرگرم گشودن معما هستند. جانشینی یک پارادایم با دیگری از رهگذر سازوکارهایی انجام می‌گیرد که بر سیاست‌ورزی و قدرت استوارند از این رو در اختیار داشتن مجلات معتبر و جایگاه‌های دانشگاهی و علمی می‌تواند به فرادستی یک پارادایم بر دیگری





بینجامد. هواداران یک پارادایم به بررسی پارادایم رقیب نمی‌پردازند بلکه تلاش آنها در راستای نبود کردن دیدگاه‌های رقیب است.

پارادایم مفهومی پیچیده است و نمی‌توان تعریفی ساده و سرراست را از آن برگرفت و کوهن نیز که از این چندگانگی آگاه بود، پارادایم را با مفهوم بازی ویتگنشتاین مقایسه می‌کرد. از آنجا که این چندگانگی به رویکردهای چند/فرا پارادایمی هم راه یافته است، بیشتر به آن پرداخته می‌شود.

کوهن تعریف دقیقی از پارادایم پیش نمی‌نهد. «مارگرت مسترمن» با بررسی نوشته کوهن، بیش از ۲۱ معنا در سه رده کلی برای پارادایم شناسایی کرد: پارادایم‌های متافیزیکی یا فراپارادایم (مجموعه‌ای از باورها، اسطوره‌ها، دیدگاه‌های متافیزیکی، شیوه جدیدی از نگرش و آنچه که ادراک را راستا می‌بخشد)؛ پارادایم‌های جامعه‌شناسانه (دستاوردهایی کامیاب در معماگشایی که بسترساز و مشروعیت‌بخش پژوهش‌های آینده در نهاد علمی است)؛ پارادایم برساخته یا بشرساخته^۱ (کتاب‌های درسی، ابزارهای ویژه و مانند آن برای بیان مفهومی یک نگرش خاص به جهان)؛ (مسترمن، ۱۹۷۰) کوهن در پی گفتار چاپ دوم کتاب خود، در پاسخ به منتقدان دو کاربرد معنای اصلی کلی و جزئی را برای پارادایم برمی‌شمارد که بیشتر با دسته دوم و سوم مسترمن نزدیکی دارد. (کوهن، ۱۹۹۶) مورگان نیز بر این باور است که معانی گوناگون پارادایم در ۳ دسته کلی جای می‌گیرند: جهان بینی‌ها و واقعیت‌های جانشین، مکاتب فکری و ابزارها و متون علمی (مورگان، ۱۹۷۹؛ ۱۹۸۰).

می‌توان گفت در اندیشه کوهن، پارادایم مجموعه از مفاهیم، باورها، پیش‌پندارها، نظریه‌ها، قوانین، ابزارهای اندازه‌گیری و شیوه کاربرد آنها، قواعد و موازین روش‌شناختی و همچنین مجموعه‌ای از تعهدات متافیزیکی و هنجارهای شبه‌اخلاقی جامعه علمی است که به دانشمندان می‌گوید چه چیز مسئله است و باید برای پاسخ دادن به آن دست به جست‌وجو زدند و این پاسخ‌ها باید در قالب کدامین مفاهیم و اصطلاحات صورت‌بندی شود و با کدام اصول و نظریه‌ها هماهنگی داشته باشد تا پژوهش آنها منجر به رشد ثمر بخش علم هنجاری گردد، چنانچه ریتزر هم با اشاره به اجزای سازنده پارادایم (مثالواره‌ها، پنداره قلمرو بررسی، نظریه‌ها و روش‌ها و ابزارها) دیدگاهی همانند را بیان می‌کند (ریتزر، ۲۰۰۱). گفتنی است پارادایم را کمتر می‌توان به نقش اجزایش فروکاست و پارادایم ساختاری یکپارچه را پدید می‌آورد که دستاورد

1. Construct or artifact paradigms

آن فراتر از نقش اجزایش است. دیده می‌شود که در این دسته‌بندی‌های، درونه^۱ و ساختار پارادایم پرننگ است و این دیدگاه‌ها بیش از همه به پرسش «ساختار پارادایم چیست» پاسخ می‌دهند و ویژگی اجزای آن را بازتاب می‌دهند. چنین کاربردهایی را می‌توان ساختاری و ایستا به شمار آورد.

کوهن استدلال می‌کند برای آغاز کار علمی، جامعه علمی باید پاسخ‌هایی برای پرسش‌های بنیادین آن حوزه فراهم آورده باشد. به زبانی دیگر پیش از هر کار علمی به برخی پرسش‌ها پاسخ داد؛ چه انواع از چیزها در جهان وجود دارد؟ چگونه چیزها، با یکدیگر و با ما رابطه می‌یابند؟ چه روش‌هایی برای پاسخ به پرسش‌های علمی روا دانسته می‌شوند؟ و بسیاری پرسش‌های دیگر. کوهن پارادایم یا شبکه رشته‌ای^۲ را پاسخی برای این پرسش‌های بنیادین می‌داند که دانشمندان در آموزش یا به بیان کلی‌تر جامعه‌پذیری آنها را فرا می‌گیرند. پارادایم را نمی‌توان سراسرست همچون مجموعه‌ای از آموزه‌ها و راه‌کارهای مشخص آموخت بلکه با کلاس‌های درس، آزمایشگاه‌ها و هنجارهای حاکم بر جامعه علمی همچون یک سنت فراگرفته می‌شود، فرایندی که شاید بتوان آن را با اندیشه ساخت اجتماعی واقعیت نزدیک دانست. در اینجا پارادایم بیش از کشف واقعیت به زبان ارتباطی اعضای جامعه علمی اشاره دارد و گویی بیش از پارادایم، باورمندان به پارادایم را نشانه رفته است. دیدگاه‌هایی از این دست که به چگونگی عمل و بالندگی یک پارادایم اشاره دارد و جنبه اجتماعی آن را برجسته می‌کند، کاربردی فرایندی یا پویا پارادایم است.

در بررسی پارادایم‌ها بایستی هر دو جنبه ساختاری و فرایندی را پیش چشم داشت و پرداختن به تنها یکی از این دو جنبه، تصویری نادرست از پارادایم را دست می‌دهد، در بخش بعدی یکی از مفاهیم اساسی بحث چند/فرا پارادایمی یعنی ناهمسنگی بررسی می‌شود.

۲. ناهمسنگی پارادایم‌ها

کوهن و فایرلند با وام گرفتن مفهوم ناهمسنگی از ریاضی از آن همچون یک استعاره بهره گرفتند و از «هیچ اندازه مشترکی وجود ندارد» به «هیچ زبان مشترکی وجود ندارد» رسیدند. کوهن سه نکته را درباره ناهمسنگی بیان می‌کند، نخست آن که هر پارادایم مسائل ویژه خود را طرح می‌نماید و پرسشی‌هایی را نادیده می‌گیرد، به زبانی دیگر، دانشوران در دو پارادایم‌های متفاوت، فهرست متفاوتی از مسائل علمی را طرح می‌کنند. (پرسش‌های ناهمسنگی) دوم،



1. Content
2. disciplinary matrix



هرچند پارادایم تازه از پارادایم کهن پا می‌گیرد و از تعاریف و دستگاه‌های آن نیز بهره می‌گیرد ولی معنایی متفاوت از آن مراد می‌کنند. (معناهای ناهم‌سنگ)

دانشمندان پارادایم‌های گوناگون در جهان‌های گوناگون نیز زیست می‌کنند و نمی‌توانند با یکدیگر هم‌زبان شوند. برای دیدن جهان دیگر باید به گونه‌ای گشتالتی به پارادایم دیگری گذر کرد. (جهان‌های ناهم‌سنگ) برخی بر این باورند که مفهوم ناهم‌سنگی در اندیشه کوهن از دهه ۱۹۶۰ به بعد دچار دگرگونی شد و کوهن از جهان‌های ناهم‌سنگ به برگردان‌ناپذیری و معناهای ناهم‌سنگ رسید (سنکی، ۱۹۹۳؛ کوهن، ۱۹۹۶).

ناهم‌سنگی با زبان پیوند خورده است و کوهن دانشوران پارادایم‌های ناهم‌سنگ را اعضای جامعه‌های فرهنگی-زبانی متفاوت می‌دانست و ارتباط آنها را همچون فرایند برگردان میان زبان‌های مختلف می‌انگاشت. موضوع با تعریف واژگان و آگشایی نمی‌شود زیرا واژه‌ها معنای خود را از تجربه و کاربرد اجتماعی می‌یابند و نمی‌توان با برگردان یک زبان به آن راه یافت و باید بومی آن زبان شد، میان دو زبانی که یکسره از یکدیگر متفاوت‌اند، کمتر می‌توان به انتقال کامل معنا باور داشت. کوهن در این فرایند برگردان از واپاشی ارتباط یاد می‌کند (کوهن، ۱۹۹۶؛ ۱۹۸۲؛ چالمرز، ۱۳۸۸).

دو کاربرد ساختاری و فرایندی باز در ناهم‌سنگی نیز خود را نشان می‌دهند، اگر ناهم‌سنگی در فرایند جابه‌جایی پارادایم بررسی شود باید به جنبه‌های فردی، تاریخی، سیاسی و رویدادهای پیشامدی هم در کنار آن پرداخت تا بتوان پیروزی یک پارادایم بر دیگری تبیین کرد، چنانچه کوهن هم بر آنها تأکید داشت (کوهن، ۱۹۹۶). در این دیدگاه جنبه اجتماعی و سیاسی پررنگ است. اگر دیدگاهی ساختاری و زمینه‌زدایی‌شده برگرفته شود، چنانچه پیشتر هم آمد، بیشتر جنبه‌های معناشناسانه و زبانی برجسته می‌شوند.

برخی ناهم‌سنگی را ستوده و آن را هنجاری‌رهایی بخش دانسته‌اند که پیشنهاد دیدگاه‌های تازه و نوآورانه را ممکن می‌سازد و فرادستی یک پارادایم خاص را به چالش می‌خواند. از این رو علم می‌تواند با برگرفتن رویکرد پسامدرن ایستادگی^۱ حضوری کنش‌مندانه را پی بگیرد و نواهای خاموش را که در زیر سیطره نهادهای علمی مسلط مجال برای سخن نمی‌یابند، به میدان بکشد و راه را بر چندگونگی و نوآوری بگشاید (جکسن و کارتر، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳).

برخی دیگر دست به نقد آن زده‌اند و سد شدن گفتگوی بین پارادایم‌ها را تا اندازه زیادی

برآمده از تجربه شخصی کوهن (بیگانگی با فیزیک ارسطویی) دانسته‌اند و بیان داشته‌اند که هرچند وی به درستی نقش تاویل را در خواندن برجسته می‌ساخت، در این باره زیاده‌روی کرده است (دونالدسون، ۱۹۹۸). در پژوهشی دیگر آمده است که کوهن در تبیین مفهوم ناهمسنجی از دیدگاهی اثبات‌باور به «معنا» نگریده است و با بهره جستن از برخی دیدگاه‌های اثبات‌باورستیز می‌توان از ناهمسنجی گذر نمود. ناهمسنجی بنیادین با آنچه در جامعه دانشوران می‌گذرد، سازگار نیست و حتی اگر از پرهیز از فرادستی یک نوع دیدگاه (پارادایم) بر دیگران قائل باشیم، ناهمسنجی را می‌توان نادیده گرفت (گیویا و ویور، ۱۹۹۴) حتی استعاره رایج ناهمسنجی (نمونه کوهلر تصویر دونیم رخ و جام) از نقد در امان نمانده است (هسارد، ۱۹۸۸).

اکنون به بررسی مفاهیم بنیادین میان‌رشته‌گی پرداخته و در بخش بعدی موضوع چند/فرا پارادایمی در پیوند با میان‌رشته‌گی پیش برده می‌شود.

۳. چیستی میان‌رشته‌گی

امروزه مفهوم میان‌رشته‌گی کاربردهای گوناگونی یافته و با دیدگاه‌های کلان‌نگر به پدیده‌ها مانند مارکسیسم و فمینیسم و با قلمروهایی همچون مطالعات فرهنگی و فلسفه، پیوند خورده است (کلاین، ۲۰۰۴). برای بررسی بهتر میان‌رشته‌گی نخست بایستی به مفهوم رشته پرداخت: از رشته^۱ در کاربرد امروزی دو معنا مراد می‌شود: پیکره دانش و انضباط. در نگاه نخست این دو معنا چندان نزدیک به هم به نظر نمی‌آیند، ولی برای بررسی مفهوم میان‌رشته‌ای بایستی به هر دو پرداخت. در سده ۱۵ نزدیکی دو معنای رشته آشکارتر هم بود؛ رشته را گونه‌ای آموزش اخلاقی برای یادگیری کردار درست، نظم و خودکنترلی می‌دانستند (موران، ۲۰۰۲). دانش در آغاز یکپارچه پنداشته می‌شد و چند قلمرو محدود مانند طب، فلسفه، حقوق و یزدان‌شناسی را در بر می‌گرفت که اندک‌اندک رشته‌ها و زیررشته‌های گوناگون از آنها جدا شدند. (مکس نیف، ۲۰۰۵). پس از جدا شدن رشته‌های گوناگون از سده هفدهم به این سو، بسیاری همچون دکارت، کانت، گاست و نیچه، پاره‌پاره شدن پیکره دانش پیشین و تخصصی شدن را به نقد کشیدند، برخی این فرایند را نه رشدی انداموار بلکه رویدادی اجتماعی و نهادی و بازتابی از فرهنگ غالب سرمایه‌داری می‌دانستند (موران، ۲۰۰۲).

رشته‌ها را بر پایه ابژه بررسی، ویژگی‌های شناختی و ابزارها و ساختار اجتماعی دسته‌بندی کرده‌اند. (کلرت، ۲۰۰۶). در این میان برای بررسی پیوند رشته‌ها با یکدیگر نیز واژه‌هایی همچون





چندرشتگی، میانرشتگی، پسارشتگی و رشته‌ستیزی^۱ پدید آمده‌اند که به جای یکدیگر هم به کار گرفته می‌شوند، ولی در نوشتار حاضر دو مفهوم از اهمیت بیشتری برخوردارند که بیشتر به آنها پرداخته می‌شود: میانرشتگی و چندرشتگی. چندرشتگی بهره‌گیری از رشته‌های گوناگون در بررسی یک پدیده است که در هر قلمرو تک‌گویی یک رشته به چشم می‌آید و مرزهای کاربست رشته‌ها روشن است و کمتر می‌توان از یکپارچه‌سازی یاد کرد. یک دسته‌بندی نیز برای انواع چندرشتگی پیشنهاد شده است که چندرشتگی دانشنامه‌ای، زمینه‌مندساز و آمیخته^۲ را دربر می‌گیرد (هوتونیمی، کلاینب، برونک و هوکیننا، ۲۰۱۰). از آن سو در میانرشتگی بیش از همسایگی از یکپارچه‌سازی و گفت‌و شنود رشته‌های گوناگون سخن می‌رود (کلاین، ۱۹۹۰؛ پتره، ۱۹۷۶). میانرشتگی کارساز تنها کنار هم گذاشتن رشته‌ها نیست و بایستی ابژه و زبانی یکسره تازه هم پدید آورد (موران، ۲۰۰۲). در توضیح تفاوت چندرشتگی و میانرشتگی، مفهوم «هماهنگی» در برابر «باهم‌باروری»^۳ نیز به کار رفته است (هانسون، ۱۹۹۹).

برخی میانرشتگی را به میانرشتگی ابزاری، شناخت‌شناسانه و ترارشتگی^۴ دسته‌بندی کرده‌اند که میانرشتگی ابزاری وام گرفتن ابزارها و روش‌ها از رشته‌ای و به کارگیری آن در رشته دیگر، میانرشتگی شناخت‌شناسانه بازپیکربندی مفاهیم پیشین یک رشته در پرتوی دانش رشته دیگر است و ترارشتگی دیدگاه یکپارچه‌تری را جستجو می‌کند و پدید آوردن دانشی سازوار و کل‌گرایی را نشانه می‌رود. در دسته‌بندی دیگری میانرشتگی ابزاری و مفهومی هم آورده شده یا از بس‌رشتگی، بینارشتگی^۵، میانرشتگی و ترارشتگی نام برده شده است. چنانچه دیده می‌شود بیشتر چنین دسته‌بندی‌هایی بر اساس میزان یکپارچه‌سازی رشته‌ها انجام گرفته‌اند (آرام، ۲۰۰۴). در این جا هم دیدگاه‌های ساختاری و فرایندی خود را نشان می‌دهند، بیشتر دسته‌بندی‌ها رویکردی ساختاری دارند ولی برخی هم با برجسته کردن جنبه فرایندی، میانرشتگی را بیشتر یک فرایند دانسته‌اند، نه قلمرویی از دانش که از دسترس رشته‌ها دور مانده است (یونگبلود، ۲۰۰۷) یا از دیدگاه فرایندی، میانرشتگی را به انواع تجربی، روش‌شناسانه و نظری دسته‌بندی کرده‌اند (هوتونیمی، کلاینب، برونک و هوکیننا، ۲۰۱۰). یا با نگاهی به علوم پیچیدگی، فرایندی برای میانرشتگی در دو بخش پیشنهاد شده است: بخش رشته‌ای و بخش یکپارچه‌سازی.

1. Postdisciplinarity & Antidisciplinarity
2. Encyclopedic, Contextualizing & Composite
3. Cross Fertilization
4. transdisciplinarity
5. CrossDisciplinarity, pluridisciplinarity



در بخش رشته‌ای بررسی‌ها در قلمرو رشته‌های گوناگون پی گرفته می‌شود و در بخش‌های یکپارچه‌سازی به یافتن زبان مشترک و گشودن ناهمسازی‌های میان یافته‌های گوناگون پرداخته می‌شود (نیوول، ۲۰۰۲).

گفتنی است در میان‌رشته‌گی چگونگی پنداشت از پدیده بررسی نقش اساسی دارد: اگر پدیده تک‌چهره انگاشته شود، رهیافت تک‌رشته‌ای را می‌توان برای آن به کار گرفت، اگر پدیده را چندچهره و سازوار بدانیم دیدگاه میان‌رشته‌ای و گرنه نگرش چندرشته‌ای کارساز است (نیوول، ۲۰۰۱). بارها گفته شده است که مسائلی همچون فرهنگ، ماندگاری، جهانی شدن و بسیاری دیگر نیازمند رویکردی میان‌رشته‌ای‌اند؛ مسائلی که جنبه‌های فنی، اقتصادی و محیطی با فرهنگ و ارزش‌ها می‌آمیزند (پتره، ۱۹۷۶؛ کلاین، ۲۰۰۴). گفتنی است داوری درباره میان‌رشته‌ای بودن بسیار چالشی است و نامشخص بودن قلمرو رشته و مرزهای آن کار را دشوار می‌سازد، آنچه نخست میان‌رشته‌ای می‌نماید، شاید در گذر زمان درون‌رشته‌ای به‌شمار آید. (هوتونیمی، کلاینب، برونک و هوکیننا، ۲۰۱۰).

بجاست از دیدگاه پسامدرن به میان‌رشته‌گی هم یاد شود که به معنای دگردیسی در رشته‌های کنونی نیست و بیشتر جابه‌جا کردن مرزهای آنها را نشانه رفته است. بین‌رشته‌گی رویکردی رهایی‌بخش است که بیش از یک پیکره دانشی همگن و یکپارچه به فراتر رفتن از مرزهای دانش به‌هنجار و به هم زدن نظم ساختار کنونی اشاره دارد (لیتچ، ۲۰۰۰).

۴. بنیان‌های میان‌رشته‌گی

برای بررسی مفهوم پارادایم در مطالعات میان‌رشته‌ای باید به بنیان‌های آن نیز پرداخت و زمینه‌های هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه میان‌رشته‌گی را بررسی کرد که کار ساده‌ای نیست؛ از آنجا که بسیاری از پژوهش‌های میان‌رشته‌ای کاربردی‌اند و به عمل‌گرایی دارند، کمتر به جنبه‌های بنیادین آن پرداخته شده است (میلر، برید، لیتفیلد، کوفیناس و چاپین، ۲۰۰۸). در قلمرو هستی‌شناسی و در دو نگرش متفاوت رئالیسم و سازه‌باوری، میان‌رشته‌گی معنای متفاوتی دارد؛ در رئالیسم راه بردن به سرشت و ذات پدیده‌ها و رها شدن از بند دیدگاه‌های رشته‌ای را شدنی می‌سازد و در دیگری راهی برای نقادی و فراتر رفتن از یک پهنه فرهنگی و اجتماعی است (آرام، ۲۰۰۸).

در پهنه شناخت‌شناسی برخی به پیوند میان‌رشته‌گی و شناخت‌شناسی اشاره کرده‌اند، برای



نمونه ژان پیازه در پی گونه‌ای شناخت‌شناسی زیست‌شناسانه بود که به رویکرد میان‌رشته‌ای نزدیک می‌شد (بُدن، ۱۹۹۰). یا برخی بر این باورند که در شناخت‌شناسی اجتماعی برای واکاوی رابطه سوژه، ابژه و اجتماع بایستی به متن‌های گوناگون و رابطه میان آنها پرداخت، از این رو شناخت‌شناسی اجتماعی با بینامتنیت^۱ پیوند خورده و با برجسته کردن زمینه یا بافتار به رویکردی میان‌رشته‌ای راه می‌برد (کاساوین، ۲۰۰۹).

اندیشگرانی نیز به شناخت‌شناسی میان‌رشته‌ای پرداخته‌اند؛ برخی برای پرهیز از سیطره شناخت‌شناسانه یک رشته خاص، کثرت‌باوری شناخت‌شناسانه را راه‌کاری می‌دانند که می‌تواند میان‌رشته‌ای را بودش بخشد. (میلر، برید، لیتلفیلد، کوفیناس و چاپین، ۲۰۰۸). همچنین دیدگاه کثرت‌باوری رشته‌ای نیز هست که مطلوبیت جستجوی چارچوبی کلی برای همه رشته‌ها و ناشدنی بودن گفت‌وگوی آنها، هردو را نمی‌پذیرد و آنها را امری مشروط می‌انگارد (کلرت، ۲۰۰۶). برای ترارشته‌ای، بالاترین رده میان‌رشته‌ای، هم گونه‌ای شناخت‌شناسی پیشنهاد شده است که بر سه اصل (سطح‌های واقعیت، شمول شق سوم^۲ و پیچیدگی) استوار است (مکت‌فید، ۲۰۰۵).

چنانچه دیده می‌شود بنیان‌های نظری میان‌رشته‌ای چندان تبیین نشده و دشواری و چالش‌های آن کمتر ژرف‌کاوی شده است. این کاستی را می‌توان برآمده از ناروشن بودن مرزهای رشته‌ها و چندگونگی درونی آنها دانست. برای نمونه از آموزه‌های علوم پیچیدگی بسیار سخن رفته ولی چارچوب مشخصی برای آن پیشنهاد نشده است، هرچند برخی کاربست سراسر آنها را هم راهگشا نمی‌دانند و بر این باورند که بایستی چنین آموزه‌هایی را همچون یک قیاس به کار گرفت (استیسی، گریفین و شاو، ۲۰۰۰). از این گذشته جنبه نهادی و اجتماعی رشته (معنای دوم رشته) و سازوکارهای هویت‌یابی دانشمندان در یک رشته کار را دشوارتر هم می‌کند که برخی به این سویه‌های نهادی نیز اشاره داشته‌اند (لیتچ، ۲۰۰۰؛ پتره، ۱۹۷۶).

در پایان نباید از یاد برد که میان‌رشته‌ای یک غایت نیست و باید آن را رهیافتی برای بهبود نوآوری دانست. چنین دیدگاهی را می‌توان با استعاره تمرین چند ورزشی^۳ توصیف کرد؛ پژوهشگر ورزشکاری است که با زورآزمایی در چند رشته! بهتر می‌تواند در هر یک از آنها کامیاب باشد (کلرت، ۲۰۰۶). اکنون پارادایم‌ها و دیدگاه‌های چند/فرا پارادایمی را با پیش چشم داشتن میان‌رشته‌ای بررسی خواهیم کرد.

1. Intertextuality
2. Included middle
3. Cross Training

پارادایم‌ها و چند/فرا پارادایمی در مطالعات میان‌رشته‌ای

چنانچه آمد مفهوم پارادایم با مفهوم «شبکه رشته‌ای» پیوند خورده است و می‌توان گفت پرداختن به «میان‌رشتگی» (گفتگوی شبکه‌های رشته‌ای گوناگون) پای «چند/فرا پارادایمی» (گفتگوی پارادایم‌های گوناگون) را هم به میان می‌کشد. می‌توان در بحث از رابطه میان‌رشتگی و پارادایم‌ها سه رویکرد اصلی را بازشناخت: نخست، رویکرد کوهن که پژوهش‌هایش را در علوم تجربی دنبال می‌کرد و پارادایم غالب را معیار علم بودن می‌دانست. وی علوم انسانی که پارادایم مسلطی ندارند را علم نمی‌خواند و آنها را پیشاهنجاری/پیشاپارادایمی می‌دید. این نکته برای مطالعات میان‌رشته‌ای که از علوم انسانی گوناگون بهره می‌گیرند بارزتر نیز هست. دوم، رویکرد اندیشگرانی (مورگان & بورل، ۱۳۸۶) است که علوم انسانی را چندپارادایمی می‌داند و تا اندازه زیادی «چندپارادایمی» را با «چندرشته‌ای» هم‌ارز می‌داند، با چنین نگاهی مطالعات میان‌رشته‌ای را که به دنبال پیوند علوم انسانی و طبیعی‌اند، نمی‌توان تک‌پارادایمی دانست.

سوم، رویکرد کسانی است که بر این باورند که مفهوم پارادایم در قلمروهایی مانند میان‌رشتگی سودمند نیست. برای نمونه، میتزبرگ بر این باور است کاربرد پارادایم و چندپارادایمی در اینجا باز و نادقیق است و کمتر در پیدایش بینشی نو یاری‌رسان خواهد بود. وی «پارادایم پایانی میتزبرگ» را پیشنهاد می‌دهد که از این پس در هیچ نوشته و مقاله‌ای در چنین قلمروهایی و بیش از همه در مطالعات سازمانی مفهوم پارادایم به کار نرود.

آنچه بیان شد توصیفی از وضعیت کنونی میان‌رشته‌ای‌ها است که برخی چندپارادایمی بودن آنها را پذیرفته و برخی نقدش می‌کنند. پرسش این نوشتار فراتر می‌رود و به رهیافت تجویزی چند/فرا پارادایمی می‌پردازد: آیا می‌توان در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای جایگاهی فراتر از پارادایم‌های گوناگون یافت (رویکرد فراپارادایمی) یا از همه آنها در کنار هم بهره گرفت (رویکرد چندپارادایمی)؟

برای بررسی موضوع نوشتار حاضر، چارچوب پارادایمی بورل و مورگان به کار گرفته شده که در بحث چند/فرا پارادایمی از آن بسیار سخن رفته است. هرچند این چارچوب در مطالعات سازمانی اقبال یافته است، از آنجا که الگویی کلی و فراگیر به‌شمار می‌آید، می‌توان آن را نمونه سنخ‌نمای درخوری برای مفهوم کلی پارادایم هم دانست.

بورل و مورگان پارادایم‌ها را واقعیت‌های جانشین دانستند و چهار مولفه هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی و نگرش به انسان را برای دسته‌بندی پارادایم‌ها به کار گرفتند.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۲

دوره سوم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۰

پارادایم‌ها در دو بعد ابژه‌انگار و سوژه‌انگار نسبت به واقعیت‌های اجتماعی از یک سو و نظم‌دهی و تغییر بنیادی از سویی دیگر دسته‌بندی شده‌اند. این چهار پارادایم (کارکردگرا، تفسیری، انسان‌گرای بنیادی و ساختارگرای بنیادی) دوه‌دو ناسازگار انگاشته می‌شوند. (جدول ۱)

جدول ۱- پارادایم‌های بورل و مورگان

تغییر بنیادی	نظم‌دهی	
انسان‌گرای بنیادی	تفسیری	سوژه‌انگار
ساختارگرای بنیادی	کارکردگرا	ابژه‌انگار

نقدهای بسیاری هم به پارادایم‌های بورل و مورگان شده است: نامشخص بودن جایگاه تحلیلی آنها از منظر هستی‌شناسی و شناخت‌شناختی، نپرداختن به مفهوم فرایندی و پویایی پارادایم‌ها و پرداختن بیش از اندازه به پارادایم کارکردگرا (کِلگ، ۱۹۸۲) بی‌طرف نبودن و گرایش به پارادایم ساختارگرای بنیادی (دونالدسن، ۱۹۹۸) بازآفرینی دوتایی «ما- دیگری»، تعریف پارادایم‌ها بر پایه پارادایم غالب و شی‌شدگی (دیتز، ۱۹۹۶). دوه‌دو ناسازگار بودن پارادایم‌ها نیز چالش‌برانگیز بوده و برخی با نقد آن گفتگوی پارادایم‌ها را شدنی می‌دانند و نمونه‌هایی نیز آورده‌اند (هسرد، ۱۹۸۸؛ شولتس و هاتچ، ۱۹۹۶؛ ویلمت، ۱۹۹۳؛ گیویا و پیتره، ۱۹۹۰). نپرداختن به دیدگاه فرایندی کاستی جدی چارچوب‌هایی چندپارادایمی است. این کاربست مفهوم پارادایم بیشتر به مفهوم برنامه پژوهشی لاکاتوش نزدیک است (هاروی، ۱۹۸۲). برای پاسخ به پرسش این نوشتار، هرچند برخی با تاختن بر منش همسان‌ساز پارادایم‌ها (جکسن و کارتر، ۱۹۹۱؛ میلر، ۲۰۰۷؛ ویلموت، ۱۹۹۳)، فراتر رفتن از مرزهای زندان پارادایم غالب و نوآوری‌های ناسازگار با هنجارهای رایج (همان آرمان میان‌رشته‌ای) را پیشنهاد می‌دهند، پرداختن به رویکرد چند/فرا پارادایمی در مطالعات میان‌رشته‌ای که انگ پیشاپارادایمی و علمی نبودن هم بر آن زده می‌شود، ساده نیست و در این میان ناهمسنگی پارادایم‌ها هم مسئله‌ای اساسی است. در ادامه برخی از دیدگاه‌ها درباره رویکرد چند/فرا پارادایمی می‌آیند؛ دیدگاه‌هایی که هرچند بیشتر در قلمرو یک میان‌رشته‌ای خاص یعنی مطالعات سازمانی جا می‌گیرند، می‌توان آنها را برای کل قلمرو میان‌رشته‌ای روا دانست:

اندیشگرانی هستند که به رویکرد چند/فرا پارادایمی خوش‌بین نیستند و آن را کارساز نمی‌دانند: ففر، پس از برشمردن وضعیت آشفته میان‌رشته‌ای‌ها و نیاز به سرمایه‌گذاری





برای رشد و گسترش آن، کاهش چندگانگی و گسترش تنها یک دیدگاه/پارادایم را پیشنهاد می‌کند (پففر، ۱۹۹۳). داندلسن نیز وضعیت چندپارادایمی را سدی در راه بالندگی علم می‌داند و بیان می‌دارد که این وضعیت بیش از چندگونگی دیدگاه‌ها و ژرف‌اندیشی به کوتاه بینی و انحصار انجمیده است (داندلسن، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸). با نگاهی دیگر، جکسون و کارتر بر این باورند با رویکردهای دیالکتیکی چند/فرا پارادایمی نمی‌توان جنگ پارادایم‌ها را فرو نشانند، زیرا ابژه بررسی آنها متفاوت است و در این میان قدرت را دست‌اندرکار می‌بینند و هوادار جدایی پارادایم‌ها برای میدان دادن به اندیشه‌های تازه‌اند (جکسون و کارتر، ۱۹۹۳). برخی دیگر از آنجا که رویکرد چند/فرا پارادایمی منش فرایندی و تاریخی آموزه‌های کوهن و مفهوم پارادایم را نادیده می‌گیرد، آن را نقد کرده‌اند (هاروی، ۱۹۸۲).

برخی رویکرد چند/فرا پارادایمی را شدنی می‌دانند و با تاکید بر مرزهای ناروشن پارادایم‌ها بر این باورند که با بهره‌گیری از دیدگاه‌هایی مانند ساخت‌دهی گیدنز می‌توان پلی بین پارادایم‌ها زد و به فراپارادایم سطح بالاتری رسید که آمیزه‌ای از همه پارادایم‌هاست (گیویا و پیتره، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۴). شولز و هچ با نقد دیدگاه یک‌پارچه‌ساز که به در هم آمیختن پارادایم‌ها اشاره دارد و همچنین دیدگاه ناهمسنگی که گفتگوی پارادایم‌ها را نشدنی می‌داند، رهیافت درهم‌روی^۱ پارادایم‌ها را پیشنهاد می‌کنند که بهره‌گیری از چند پارادایم برای بررسی یک پدیده است (شولتس و هاتچ، ۱۹۹۶). هسرد رویکرد چندپارادایمی را با به‌کارگیری پارادایم‌های چهارگانه در ۴ گام و در هر گام با در پراتنز گذاشتن انگاره‌های دیگر پارادایم‌ها ممکن می‌داند (هسرد، ۱۹۹۱) لویس و گریمس پا را فراتر می‌گذارند و با پیشنهاد روشی ساخته‌وپرداخته رهیافت چندپارادایمی را برای نظریه‌پردازی به‌کار می‌گیرند (لویس و گریمس، ۱۹۹۹). شیرر و استاینمان رهیافتی عملی با بهره‌گیری از مباحثه^۲ را کارساز می‌دانند که کنشی نمادین برای رسیدن به هم‌رایی است و از اصول پیشینی نمی‌آغازد (شیرر و اشتاینمن، ۱۹۹۹).

تحلیل یافته‌ها

در هریک از جفت مفهوم‌های «پارادایم/ رشته» یا «فرا/چند پارادایمی / میان‌رشتگی» دو جنبه ساختاری و فرایندی را می‌توان سراغ گرفت که بایستی در پژوهش هر دو جنبه را پیش چشم داشت. این دو، مفاهیمی تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌اند و نپرداختن به این جنبه‌های

1. Crossing
2. argumentation



گوناگون و فروکاست آنها به ساختار و درونه^۱ شناختی، تصویری یک سویه را به نمایش می‌گذارد. از دلبخش پیشین می‌توان دریافت که این یک‌سویگی در کاربست‌های «چند/فرا پارادایمی» بیشتر از «میان‌رشتگی» به چشم می‌آید که می‌توان آن را برخاسته از پیچیدگی مفهوم «پارادایم» دانست، گویی رشته‌ها ساده‌تر از پارادایم‌ها تن به بررسی می‌دهند.

از دیدگاه فرایندی، پارادایم کوهنی برای توصیف دگرگونی‌های علم و معیارهای علمی در گذر زمان به کار گرفته می‌شود یعنی برساخته‌ای است تاریخی-توصیفی که خود را پس از یک رویداد اجتماعی-شناختی (انقلاب علمی) می‌نمایاند. در دیدگاه فرایندی، جابه‌جایی پارادایم‌ها، جابه‌جایی از یک مشروعیت نهادی به مشروعیت نهادی دیگر است، فرادستی و قدرت نهاد غالب علم کم‌رنگ می‌شود و با دیگری جانشین می‌شود. ناهمسنگی هم‌بدان معناست که پیوندهای اجتماعی و نهادی هواداران یک پارادایم و زبان هویت‌بخش آنها، گفتگو با هواداران پارادایم دیگر را ناشدنی می‌سازد، در این میان قدرت و ایدئولوژی بسیار برجسته‌اند و ناهمسنگی تا اندازه زیادی به این دو باز می‌گردد. از آن سو میان‌رشتگی جستجوی زبان مشترک و هم‌رایی دانشوران رشته‌هاست ولی چنانچه گفته شد هواداران پارادایم‌های گوناگون، زبانی برای گفتگو نمی‌یابند تا طرحی برای میان‌رشتگی دراندازند. در پارادایم یک ایدئولوژی درکار است که نگاه‌دارنده یکپارچگی پارادایم است. گفتگوی پارادایم‌ها، تنها گفتگوی یک دیدگاه علمی با دیگری نیست بلکه برخورد ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه و رژیم‌های حقیقت‌نیز هست. از این رو راهکارهای عملی همچون مباحثه نیز شاید چندان کارساز نباشند. نپرداختن به قدرت و سویه‌های اجتماعی و نهادی، کاستی آثاری است که از چند/فرا پارادایمی سخن گفته‌اند (مانند دونالدسن، ۱۹۹۶؛ شولتس و هاتچ، ۱۹۹۶؛ لويس و گریمس، ۱۹۹۹) یا از کثرت‌باوری رشته‌ای (کلرت، ۲۰۰۶) و کثرت‌باوری شناخت‌شناسانه (میلر، بیارد و دیگران، ۲۰۰۸) در میان‌رشتگی یاد کرده‌اند. در همین راستا برخی برای پرهیز از پیچیدگی «پارادایم»، مفهوم «چشم‌انداز» را به کار گرفته‌اند که گویاتر است و دوپهلویی «پارادایم» را ندارد (هاتچ و کانلیفه، ۲۰۰۶).

گذشته از منش فرایندی، اگر تنها به جنبه ساختاری پارادایم هم پرداخته شود، دشواری‌های دیگری هویدا می‌شود. هواداران رویکردهای چند/فرا پارادایمی مانند هواداران میان‌رشتگی، بررسی پدیده از چشم‌اندازهای گوناگون را مزیت آن می‌دانند، اما هر پارادایم یک جایگاه بنیادین (هستی‌شناسانه/شناخت‌شناسانه/روش‌شناسانه) را مشروع و روا می‌داند و پدیده‌های



جهان را از آن دیدگاه می‌نگرد و پژوهشگر فرا/چند پارادایمی بایستی جایگاهی را برگزید که بتواند این همه چندگونگی بنیادین را در کنار هم جای دهد که این شدنی نیست. هرچند در بررسی‌های میان‌رشته‌ای گویی دانشوران رشته‌های گوناگون روی یک پدیده کانونی مشخص برای نمونه آلودگی هوا کار می‌کنند، نباید از یاد برد که دال‌های همسان در دو پارادایم گاه به مدلول‌های یکسره متفاوت اشاره دارند (جکسن و کارتر، ۱۹۹۳) و کاربرد آموزه‌های یک رشته در دیگری بیشتر استعاری است (پتره، ۱۹۷۶). میان‌رشته‌گی، نماندن در مرزهای تنگ نهاد علم و رشته‌ها را نشانه رفته است، ولی این هنگامی روی می‌دهد که چارچوب‌های بنیادین رشته‌ها (پارادایم‌ها) با یکدیگر سازگار باشند و هر دو دیدگاهی، نمی‌توانند گفتگو با یکدیگر را پیش ببرند. پژوهشگر هر رشته از جایگاه خود جهان را می‌نگرد؛ پژوهشگر ابژه‌انگار تنها می‌تواند نگرشی ابژه‌انگارانه از یک پدیده سوژه‌بنیاد پیش نهد و اگر دیدگاهی میانه همچون ساخت‌دهی گیدنزی را هم برگزید (گیویا و پیتره، ۱۹۹۰؛ گیویا و ویور، ۱۹۹۴)، به دیدگاه یکسره ابژه‌انگارانه پارادایم کارکردگرا یا ساختارگرا راه نبرده، بلکه از جایگاه ساخت‌دهی به آنها پرداخته است. برخی از هواداران گفتگوی پارادایم‌ها نیز به نبود راه‌کار نظری برای ناهمسنگی باور دارند و به سوی عمل رو می‌کنند (شرر و اشتاینمن، ۱۹۹۹).

میان‌رشته‌گی در نقش تلاشی برای نوآوری یا حل مسئله، رهیافتی سودمند است ولی سودای یکپارچه‌سازی دانش و آمیختن پارادایم‌ها را باید وانهاد، در این میان «ناهمسنگی» مفهومی اخلاقی و رهایی‌بخش برای نادیده نگرفتن اندیشه‌های تازه به‌شمار می‌آید؛ صداهای اقلیت که گونه‌ای دیگر از اندیشیدن را در سر دارند، کنار گذاشته نمی‌شوند که چنین رویکردی در دیدگاه‌های پسامدرن به میان‌رشته‌گی، پررنگ‌تر است (لایتج، ۲۰۰۰).

نتیجه‌گیری

با بیانی توصیفی و نه چندان دقیق می‌توان از وضعیت چندپارادایمی (به زبان کوهن پیشاپارادایمی) مطالعات میان‌رشته‌ای سخن گفت ولی تجویز رهیافت فرا/چندپارادایمی بی‌معناست. در مطالعات میان‌رشته‌ای، دانشوران رشته‌های گوناگون تلاش دارند تا با گفتگو راهی بیابند و مرزهای رشته‌ها را بگسترند، ولی پیش‌نیاز گفتگو زبان مشترک میان‌رشته‌هاست که این تنها در قلمرو یک پارادایم شدنی است زیرا معنای یک پدیده نزد هواداران یک پارادایم با معنای آن نزد هواداران پارادایم دیگر متفاوت است. پژوهشگر نمی‌تواند از یک جایگاه

هستی‌شناسانه/شناخت‌شناسانه/روش‌شناسانه به دیگری جابه‌جا شود و بنیان‌های پژوهش را در هر گام دگرگون سازد. در این وضعیت، به فرض امکان، او به جای یک پژوهش‌چند پژوهش‌ناهمسنگ را به انجام رسانده است. از آن سو دنبال کردن راهکارهای عملی همچون مباحثه نیز با توجه به پویایی درونی و اجتماعی پارادایم‌ها و مناسبات قدرت میان آنها با تردید روبه‌روست. هنگامی می‌توان از میان‌رشتگی سخن گفت که آموزه‌های رشته‌های گوناگون در یک چارچوب بنیادین یا پارادایم کنار هم آورده شوند (جنبه ساختاری) و سیاست‌ورزی‌ها و پویایی‌های قدرت راه‌گفتگو را سد نکنند (جنبه فرایندی).

تلاش برای راه بردن به نگرش‌های ناهمساز ترفندی درخور برای گشودن افق‌های تازه است، ولی در مطالعات میان‌رشته‌ای، باید رهیافت چند/فرا پارادایمی را مفهومی ناسازنما دانست که کاربست پارادایم در آن نارواست.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۷

بررسی امکان رویکرد
چند پارادایمی...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- احمدی، ب. (۱۳۸۲). *کتاب تردید*. تهران: نشر مرکز.
- برمن، م. (۱۳۸۴). *معمای مدرنیته*. (م. فرهادپور، مترجم) تهران: نشر نی.
- چالمرز، آ. ف. (۱۳۸۸). *چیستی علم*. (س. زیباکلام، مترجم) تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- مقدم حیدری، غ. (۱۳۸۵). *قیاس ناپذیری پارادایم‌های علمی* (نسخه دوم). تهران: نشر نی.
- مورگان، گ. & بورل، گ. (۱۳۸۶). *نظریه‌های کلان جامعه شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب درسی (سمت).
- Aram, J. D. (2004). Concepts of Interdisciplinarity: Configurations of Knowledge and Action. *Human Relations*, 57 (4), 379-412.
- Barker, J. A. (1993). *Paradigms: The Business of Discovering the Future*. New York: HarperBusiness.
- Berger, P. L., & Luckmann, T. (1990). *The Social Construction of Reality*. Garden City: Anchor Books.
- Boden, M. A. (1990). Interdisciplinary Epistemology. *Synthese*, 85, 185-197.
- Clegg, S. (1982). Book Reviews : Gibson Burrell and Gareth Morgan: Sociological Paradigms and organizational Analysis. *Organization Studies*, 3, 380-381.
- Crystal, D. (1997). *A dictionary of linguistics and phonetics* (4th Edition ed.). Cambridge: MA: Blackwell.
- Deetz, S. (1996). Describing differences in approaches to Organization Science: Rethinking Burrell and Morgan and their legacy. *Organization Science*, 7 (2), 191-207.
- Donaldson, L. (1996). *For Positivist Organization Theory*. London, Thousand Oaks, New Delhi: Sage.
- Donaldson, L. (1998). The Myth of Paradigm Incommensurability in Management Studies: Comments by an integrationist. *Organization*, 5, 267-272.
- Gioia, D. A., & Pitre, E. (1990). Multiparadigm Perspectives on Theory Building. *Academy of Management Review*, 15, 584-602.
- Gioia, D. A., & Weaver, G. R. (1994). Paradigms Lost: Incommensurability vs Structurationist Inquiry. *Organization Studies*, 15, 565-589.
- Hansson, B. (1999). Interdisciplinarity: For What Purpose? *Policy Sciences*, 32 (4), 339-343.
- Harvey, L. (1982). The Use and Abuse of Kuhnian Paradigms in the Sociology of Knowledge. *Sociology*, 85-101.
- Hassard, J. (1991). Multiple Paradigms and Organizational Analysis: A Case Study. *Organization Studies*, 12, 275-299.
- Hassard, J. (1988). Overcoming Hermeticism in Organization Theory: An Alternative to Paradigm Incommensurability. *Human Relations*, 41 (3), 247-259.





- Hatch, M. J., & Cunliffe, A. L. (2006). *Organization Theory: Modern, Symbolic, and postmodern perspectives* (2nd edition ed.). New Delhi: Oxford university press.
- Huutoniemi, K., Kleinb, J. T., Bruunc, H., & Hukkinena, J. (2010). Analyzing interdisciplinarity: Typology and indicators. *Research Policy*, 39, 79–88.
- Jackson, N., & Carter, P. (1991). In Defence of Paradigm Incommensurability. *Organization Studies*, 12 (1), 109-127.
- Jackson, N., & Carter, P. (1993). 'Paradigm Wars': A Response to Hugh Willmott. *Organization Studies*, 721-725.
- Kasavin, I. T. (2009). The Idea of Interdisciplinary Approach in Contemporary Epistemology. *Diogenes*, 222 & 223, 110–124.
- Kellert, S. H. (2006). Disciplinary Pluralism for Science Studies. In S. H. Kellert, H. E. Longino, & C. K. Waters (Eds.), *Scientific Pluralism* (pp. 215-230). Minneapolis & London: University of Minnesota Press.
- Klein, J. T. (1990). *Interdisciplinarity: History, Theory and Practice*. Detroit: Wayne State University Press.
- Klein, J. T. (2004). Prospects for transdisciplinarity. *Futures*, 36, 515–526.
- Kuhn, T. S. (1982). Commensurability, Comparability, Communicability. *PSA: Proceedings of the Biennial Meeting of the Philosophy of Science Association* (pp. 669-688). Chicago: The University of Chicago Press.
- Kuhn, T. S. (1996). *The Structure of scientific revolutions* (3th Edition ed.). Chicago: The University of Chicago Press.
- Leitch, V. B. (2000). Postmodern Interdisciplinarity. *Profession*, 124-131.
- Lewis, M. W., & Grimes, A. J. (1999). Metatriangulation: Building Theory from Multiple Paradigms. *Academy of Management Review*, 24 (4), 672-690.
- Masterman, M. (1970). The Nature of Paradigm. In I. Lakatos, & A. Masgrave (Eds.), *Criticism and the growth of knowledge*. 4, pp. 59-89. Cambridge: Cambridge University Press.
- Max-Neef, M. A. (2005). Foundations of transdisciplinarity. *Ecological Economics*, 53, 5-16.
- Miller, D. (2007). Paradigm prison, or in praise of atheoretic research. *Strategic Organization*, 5, 177–184.
- Miller, T. R., Baird, T. D., Littlefield, C. M., Kofinas, G., Chapin III, F. S., & Redman, C. L. (2008). Epistemological Pluralism: Reorganizing Interdisciplinary Research. *Ecology and Society*, 13 (2), 46-63.
- Mintzberg, H. (1978). Mintzberg's Final Paradigm. *Administrative Science Quarterly*, 23, 635-636.
- Moran, J. (2002). *Interdisciplinarity*. London & New York: Routledge.
- Morgan, G. (2006). *Images of organization*. Thousand oaks, London, New Delhi: Sage.
- Morgan, G. (1980). Paradigm, metaphors and puzzle solving in organization theory. *Administrative Science Quarterly*, 605-622.

- Morgan, G. (1979). Response to Mintzberg. *Administrative Science Quarterly* , 137-139.
- Newell, W. H. (2001). A Theory of Interdisciplinary Studies . *Issues in integrative studies* , 19, 1-25.
- Payne, T. E. (1997). *Describing morphosyntax: A guide for field linguists*. Cambridge; New York: Cambridge University Press.
- Petrie, H. G. (1976). Do You See What I See? The Epistemology of Interdisciplinary Inquiry. *Educational Researcher* , 5 (2), 9-15.
- Pfeffer, J. (1993). Barriers to the Advance of Organizational Science: Paradigm Development as a Dependent variable. *The Academy of Management Review* , 18, 599-620.
- Ritzer, G. (2001). *Explorations in Social Theory, From Metatheorizing to Rationalization*. London: SAGE Publications.
- Ritzer, G. (2005). *The encyclopedia of Social Theroy* (Vol. II). London: Sage Publications.
- Sankey, H. (1993). Kuhn's Changing Concept of Incommensurability. *The British Journal for the Philosophy of Science* , 44, 759-774.
- Scherer, A. G., & Steinmann, H. (1999). Some Remarks on the Problem of Incommensurability in Organization Studies. *Organization Studies* , 20 (3), 519-544.
- Schultz, M., & Hatch, M. J. (1996). Living with multiple paradigms: The case of paradigm interplay in organizational Culture Studies. *The Academy of Management Review*; , 21, 529-557.
- Stacey, R. D., Griffin, D., & Shaw, P. (2000). *Complexity and management, Fad or radical challenge to systems thinking*. London & New york: Routledge.
- Willmott, H. (1993). Breaking the Paradigm Mentality. *Organization Studies* , 14 (5), 681-719.
- Youngblood, D. (2007). Interdisciplinary Studies and the Bridging Disciplines: A Matter of Process. *Journal of Research Practice* , 3 (2), 1-8.

